



پیغام عشق

قسمت پانصد و هشتاد و نهم





خانم جیران



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۷ گنج حضور، بخش دوم

اندر آن کاری که ثابت بودنی ست
قایمی ده نفس را، که منثنی ست

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۸
–منثنی: خمیده، دوتا، در اینجا به معنی سست کار و درمانده

خداوندا، ما باید در هر کاری به جای ایستادن روی من ذهنی، فضا را بگشاییم و حضور و ثبات داشته باشیم. این نفس یعنی من ذهنی ما، دید دویی دارد و مقاومت و قضاوت می کند تو به ما «ریشه داری» و ثبات بده که به ذات زندگی یا ذات خود قائم شویم.

تو از خواری همی نالی، نمی بینی عنایت‌ها
مخواه از حق عنایت‌ها و یا کم کن شکایت‌ها

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۹

[عنایت‌های خدا و زندگی به صورت قضا و کُن فکان هستند که ما با فضاگشایی آن‌ها را بدست می‌آوریم؛
در حالی که من ذهنی عنایت را در مادیات و چیزهای این دنیایی می‌بیند.]

از خار و ذلیل شدن در من ذهنی‌ات می‌نالی و با فضا‌بندی، عنایت‌های خداوند را نمی‌بینی. یا از خدا عنایت نخواه
و یا اصلاً شکایت نکن. با شکایت جلوی عنایت خدا را خواهی گرفت.

تشنه را درد سر آرد بانگ رعد
چون نداند گو کشاند ابر سعد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴

تشنه آب زندگی با شنیدن صدای رعد، بانگ از دست دادن همانیدگی‌ها، دچار سردرد می‌شود؛ چراکه نمی‌داند این بانگ مهیب، ابر سعادت و باران رحمت خدا را در پی دارد. [هنگام از دست دادن همانیدگی‌ها با رضا و صبر، باران رحمت الهی را از فضای گشوده‌شده دریافت می‌کنید.]

چشم او مانده‌ست در جوی روان
بی خبر از ذوق آب آسمان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

اما چشم من ذهنی تشنه، بر آب روان جویبار من ذهنی و هشیاری جسمی دوخته شده است؛ گرچه از ذوقِ آبی که از آسمان گشوده‌شده و مرکز عدم با فضاگشایی می‌آید بی‌خبر است.

مَرَكِبِ هَمَّتِ سَوِي اسباب راند
 از مَسَبِّبِ لاجرم محروم ماند
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

چون آن من ذهنی همه همت و تلاش خود را صرف علت و اسباب ذهنی می کند، یعنی حواسش به همانیدگی ها و فکرهای من ذهنی بوده که از کدام فکر و همانیدگی زندگی بگیرد؛ به ناچار از مسبب الاسباب یعنی خداوند که در فضای باز شده است، محروم مانده است.

آنکه بیند او مَسَبِّبِ را عیان
 کی نهد دل بر سبب های جهان؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

[عیان دیدن مسبب زمانی است که عین آن شوی و این کار مستلزم فضاگشایی است.] آن انسانی که فضا را باز می کند و مسبب الاسباب یعنی خداوند را آشکارا می بیند، کی ممکن است به سبب های این جهانی یعنی همانیدگی ها دل ببندد؟

چون بینی بر لب جو سبزه مست
 پس بدان از دور کأنجا آب هست
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۲

هرگاه از مسافتی دور برکناره جویبار، درخت و گیاهان سبز دیدی، بدان که در آنجا قطعاً آبی وجود دارد.

گفت: سیماهم وجوه کردگار
 که بود غماز باران، سبزه‌زار
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۳

-سیماهم وجوه: باطن اشخاص از ظاهر رخسارشان نمایان است.
 -غماز: بسیار سخن چین، اشاره کننده با چشم و ابرو، در مثنوی غالباً به معنی آشکار کننده به کار رفته است.

خداوند فرمود: ظاهر و زندگی بیرونی انسان‌ها انعکاس مرکزشان است. به همین جهت وجود سبزه‌زار نشان‌دهنده این است که باران باریده‌است. [اگر در مرکزتان همانیدگی و من‌ذهنی وجود دارد بیرونتان نیز درد خواهد بود.]

قرآن کریم، سوره فتح-۴۸-، آیه ۲۹
-«...سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...»

«...نشانه آنان در چهره‌شان از اثر سجود (تسلیم و فضاگشایی) پیدا است...»

قرآن کریم، سوره الرحمن-۵۵-، آیه ۴۱
-« يَعْرِفُ الْمَجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ ...»

« کافران را به نشان صورتشان می‌شناسند...»
[انعکاس من‌ذهنی در کارهای بیرونی و صورت ظاهری ما نمایان است.]

گر ببارد شب، نبیند هیچ کس
 که بود در خواب هر نفس و نفس
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۴

اگر شب باران ببارد، کسی آن را نمی‌بیند، زیرا که معمولاً انسان‌ها، شب‌ها در خواب هستند. [به عبارت دیگر ما نمی‌توانیم لطف خداوند را با ذهنمان اندازه بگیریم ولی می‌توانیم بفهمیم که زندگی بیرونی‌مان که انعکاس درونمان است بهتر می‌شود بنابراین متوجه می‌شویم که باران باریده‌است.]

تازگی هر گلستان جمیل
 هست بر باران پنهانی، دلیل
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۵

طراوت و شادابی هر گلستان زیبا دلیل بر اینست که شب هنگامی که همه خواب هستند باران باریده و کسی بارش باران را ندیده‌است. [اگر گلستان بیرون و درون ما هر روز آبادتر و زیباتر می‌شود به دلیل بارش رحمت و عنایت‌های خداوند است.]

میان عاشق و معشوق، فرق بسیار است
چو یار ناز نماید، شما نیاز کنید
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۲۴۴

بین انسان به عنوان عاشق و خدا به عنوان معشوق فرق بسیاری هست زیرا انسان در ابتدا من ذهنی ست اما پس از فضاگشایی های پی در پی از جنس خدا و زندگی می شود؛ اما اگر خدا، یار، ناز می کند ما باید حس نیاز کرده و بگوییم: خدایا من محتاج و نیازمند تو هستم و فضا را بگشاییم.

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست
اگر ببارم از آن ابر بر سرت ببارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

ای انسان، هزاران ابر عنایت من، بر آسمان رضا با فضاگشایی تو می بارد، اگر عنایت و رحمتم را بر سر تو ببارم از آن ابر رضا می ببارم؛ به عبارت دیگر رضا یعنی پذیرش اتفاق این لحظه بدون قید و شرط و بدون هیچ گونه استدلال و اعتراضی.

به حوادث مُتفرِّق نشوند اهل بهشت
طفل باشد که به بانگ جرسِ برخیزد
-سعدی، مواعظ، غزل ۲۱
-جرس: زنگ

اهل بهشت، انسان‌هایی که فضاگشایی می‌کنند و از جنس خدا هستند، با حوادثی که ذهن نشان می‌دهد، متفرق نشده و به ذهن نمی‌روند. آن طفل است که با صدای من‌ذهنی و زنگِ همانیدگی‌ها، بلند شده و از فضای یکتایی خارج می‌شود.

قهر را از لطف داند هر کسی
خواه دانا، خواه نادان، یا خسی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۰۶

هر کسی قهر را از لطف تشخیص می‌دهد چه دانا، چه نادان و یا چه خس و پست باشد. [ولی بعضی مواقع لطف در قهر پنهان می‌شود و قهر در لطف].

لیک لطفی قهر در پنهان شده
یا که قهری در دل لطف آمده
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۰۷

اما لطفی که در قهر پنهان شده و یا قهری که در دل لطف پوشیده شده...

کم کسی داند مگر ربّانی
کش بود در دل محک جانی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۰۸

چنین لطف و قهری که در دل هم پنهان و پوشیده شده، برای انسان‌ها آشکار نمی‌شود مگر یک شخص خداشناس که از فضای گشوده‌شده محک و سنجش جانی داشته باشد. [خیلی مواقع زندگی لطف را در قهر پنهان می‌کند به‌عنوان مثال، گاهی اوقات شما باید از چیزی یا کسی که با او همانیده هستید حتماً جدا شوید، ظاهرش بسیار سخت است ولی در باطن، لطف و عنایت خداوند را به‌همراه دارد.]

باقیان زین دو گمانی می‌برند
سوی لانه‌ی خود به یک پر می‌پرند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۰۹

سایر مردم در تشخیص قهر و لطف درهم پوشیده، پیرو ظن و گمان خویش‌اند و به‌ناچار فقط با یک بال، آن هم بال ذهن به سوی خدا و زندگی پرواز می‌کنند. در اصل انسان باید با دو بال به سوی مقصود و فضای یکتایی پرواز کند، یکی بال هشیاری است و یکی هم بال ذهن، منتها بال ذهن از بال هشیاری و مرکز عدم قوت می‌گیرد.

آنچه عین لطف باشد بر عوام
قهر شد بر نازنینان گرام
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۲
-گرام: جمع کریم، به معنی بخشنده، جوانمرد

آن چیزی که در نظر عوام، من‌های ذهنی، لطف جلوه می‌کند، در نظر نازنینان بخشنده و بزرگ، انسان‌هایی که روی خود کار کرده و ذهنشان را تماشا می‌کنند، عین قهر نمود می‌کند.

بس بلا و رنج می‌باید کشید
عامه را تا فرق را تانند دید
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۳

انسان‌های عامی یعنی کسانی که من‌ذهنی دارند، باید فضاگشایی کنند، درد هشیاران و زحمت زیادی بکشند تا فرق میان لطف و قهر زندگی را تشخیص دهند.

کین حروف واسطه ای یارِ غار
پیشِ واصلِ خار باشد، خار، خار

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۴

زیرا ای دوست صمیمی که در غارِ عالم یار هم هستیم، این کلمات واسطه و حروف من ذهنی پیش انسان‌هایی که به خدا زنده شده‌اند، خار است و خار است و خار. زیرا انسان‌های زنده به زندگی با همدیگر با خدائیت درون حرف می‌زنند نه با من ذهنی.

بسی بلا و رنج بایست و وقوف
تا رهد آن روح صافی از حروف

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۵

پس باید درد هشیارانہ و زحمت بسیار کشید و آگاهی یافت، تا آن روح صاف، هشیاری
حضور، از شکایت و حرف‌های من‌ذهنی برهد.

با تشکر:
جیران



خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۷ گنج حضور، بخش سوم

لیک بعضی زین صدا گرتتر شدند
باز بعضی صافی و برتر شدند

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۶

اما بعضی از مردم، از شنیدن فکریایی که از ذهن می‌گذرد و انعکاس زندگی‌ست، گرتتر شدند یعنی جذب فکریهای همانیده من‌ذهنی شدند.

[زیرا ذهن به‌جای خود صدا انعکاس صدا و تقلید آن را می‌شنود.] در عوض بعضی دیگر از مردم فضا را باز کردند به‌عنوان حضور ناظر از فکریها فاصله گرفته و خود را به‌صورت هشیاری خالص شرطی نشده شناسایی کرده و به زندگی زنده شدند.

همچو آب نیل آمد این بلا
 سعد را آبست و، خون بر اشقیا
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۷
 -اشقیا: جمع شقی، به معنی تیره بخت، نگون بخت

این بلای همانیده شدن با کلمات و فضای تقلید ذهن مانند آب نیل است. برای انسان نیک‌بختی که فضا را باز می‌کند و با انبساط فضای درون و حضور ناظر عمل می‌کند، آب گوازی زندگی ست و برای انسان نگون‌بختی که جذب ذهن است، مرتب مقاومت و قضاوت می‌کند، تبدیل به خون شده و زندگی زنده این لحظه را تبدیل به مانع، مسئله و دشمن می‌کند.

قرآن کریم، سوره انسان-۷۶-، آیه ۳
 -«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.»

«راه را به او نشان داده‌ایم. یا سپاسگزار باشد یا ناسپاس.»

هر که پایانِ بینِ تر، او مسعودِ تر
جدِ تر او کارد که افزون دید بر

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۸

هر کسی که عاقبت‌اندیش‌تر باشد، در این لحظه فضا را باز کند و مرکز عدم را تجربه کند، قطعاً او خوشبخت‌تر است و پایان را می‌بیند. کسی با سعی بیشتر بذر می‌کارد که میوه و محصول آن را بیشتر می‌بیند. هرچه بیشتر فضا را باز می‌کند و خرد زندگی به فکر و عملش می‌ریزد سرانجام و ثمره آن را خواهد دید.

زآنکه داند کین جهان کاشتن
هست بهر محشر و برداشتن

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۹

زیرا چنین انسانی می‌داند که کاشتن در این جهان، برای قیامت، یعنی زنده شدن به بی‌نهایتِ خدا و برداشت محصول در آن لحظه است.

[کم‌کم که فضا را باز می‌کنید و متوجه می‌شوید از جنس زندگی هستید، قیامت شما فرامی‌رسد، هشیاری روی هشیاری منطبق شده و به بی‌نهایتِ زندگی زنده می‌شوید.]

حدیث

– «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ.»

« دنیا کشتزارِ آخرت است.»

ای ضیاءالحق، حسام الدین بگير
یک دو کاغذ برفزا در وصفِ پير

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۴

مولانا به یار زنده به زندگی اش، حسام الدین می گوید: ای ضیاءالحق، ای نور خداوند، در توصیف پیر و اهمیت آن در راه زنده شدن به خدا، یکی دو برگ کاغذ اضافه کن.

گرچه جسم نازکت را زور، نیست
لیک بی خورشید، ما را نور، نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۵

اگرچه من ذهنی تو این قدر ضعیف، نازک و شفاف شده است که نور درونت از چهاربعد مادی تو به بیرون می تابد، ولی ما بدون نور خورشید تو، نور و راهنمایی نداریم و کاری نمی توانیم بکنیم.

گرچه مصباح و زُجَاجِه گشته‌ای
لیک، سَرخِیلِ دلی، سَررشته‌ای

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۶

–مصباح: چراغ

–زُجَاجِه: شیشه، حُبابِ چراغ

–سَرخِیلِ: رئیس جمعیت، سرلشگر

گرچه مثل چراغ و حباب هستی، اما حقیقتاً سرلشگر دل‌ها هستی و سررشته معنوی و زنده شدن به حضور در
دستان توست، چراکه خورشید درونت طلوع کرده و به زندگی زنده شده‌ای.

قرآن کریم، سوره نور-۲۴-، آیه ۳۵

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.»

«خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشنده. از روغن درخت پربرکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر [یعنی هشیاری بر هشیاری منطبق می‌شود] هر کس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید و برای مردم مثلها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.»

چون سر رَشْتَه به دست و کامِ توست
دره‌هایِ عِقْدِ دل، ز انعامِ توست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۷
—سر رَشْتَه: کسی که مبدأ عملی است و به اصطلاح سر نخ کارها به دست اوست.

چون سر رَشْتَه دل‌های معنوی به دست و اراده توست، پیغام‌ها، حکمت‌ها و مرواریدهای دل، جملگی از بخشش و دم حیات بخش تو جاری است.

بَرَنوِیسِ احوالِ پیرِ راه‌دان
پیرِ را بگَزینِ و عینِ راه‌دان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۸

ای حسام‌الدین، احوال پیر راه‌دان را بنویس، همان پیری را انتخاب کن که عین راه است و راه را برای تو باز می‌کند. پیر دیگری در درون توست که از فضای گشوده‌شده خودش را به تو نشان می‌دهد، آن پیر خودِ زندگی یا خداست.

[مولانا در این ابیات بیان می‌کند که بدون پیر، امکان رفتن از من‌ذهنی به فضای یکتایی وجود ندارد.]

پیر، تابستان و خَلقان، تیرماه
 خَلق مانند شب‌اند و پیر، ماه
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۹

پیر مانند تابستان است و مردم مانند تیرماه، بدون فرارسیدن تابستان تیرماه نخواهد آمد. بدون پیر هم مردم نمی‌توانند به منظور آمدن به این جهان نائل شده و به خداوند زنده شوند، مردم همانند شب تاریک‌اند و پیر همچون ماه تابان بر آن‌ها روشنایی می‌اندازد.

کرده‌ام بخت جوان را نام، پیر
 کوز حق پیر است، نه از ایام، پیر
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۰

من بخت جوان کسی که فضای درونش را گشوده و نوبه‌نو از درون راهنمایی می‌شود را پیر عقل نام نهاده‌ام. زیرا چنین کسی به خداوند وصل شده، درواقع او پیر است، نه کسی که سنش بالا رفته و من‌ذهنی را نگه داشته است.

او چنین پیری است کش آغاز نیست
با چنان در یتیم، انباز نیست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۱
—در یتیم: مروارید درشت و آبدار که به تنهایی در درون صدف پرورش یابد، مروارید گرانبها، مروارید یک دانه.
انباز نیست:مانندی ندارد

آن پیر زنده به حضور، پیری ست که آغاز و انجام ندارد یعنی مانند او در جهان وجود ندارد و از جنس هشیاری
ازلی است؛ با چنان گوهر یگانه‌ای هیچ کس برابری نمی کند.

خود قوی تر می شود خمر کهن
خاصه آن خمری که باشد من لدن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۲
-خمر کهن: شراب کهنه
-من لدن: از جانب الله

بی گمان، شراب کهنه یعنی خرد، برکات و ارتعاشی که از پیر به جهان جاری است در ایجاد مستی، قوی تر و مؤثرتر است. به خصوص آن شرابی که شراب غیبی باشد و از فضای گشوده شده بیاید. پیر به زندگی متصل بوده، هرچه فضای درونش گشوده تر می شود، شرابش گیراتر است.

پیر را بگزین، که بی پیر این سفر
هست بس پر آفت و خوف و خطر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۳

پیر را برای پیمودن راه معنوی انتخاب کن، زیرا مسیر زنده شدن به خداوند بسیار آفت‌زا و پُر بیم و خطر است.

آن رهی که بارها تو رفته‌ای
بی قلاووز، اندر آن آشفته‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۴
-قلاووز: پیشاهنگ

هرآن راهی را که تو بارها با من ذهنی‌ات بدون کمک و راهنمای معنوی رفته باشی، بی‌گمان به حیرت و آشفتگی
فکرها و دردهای من ذهنی دچار شده‌ای.

پس رهی را که ندیدستی تو هیچ
هین مرو تنها، ز رهبر سر مپیچ
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۵

آگاه باش، مبادا در راهی که هرگز مشاهده نکرده‌ای، به تنهایی گام بگذاری و از راهبر و پیر سرپیچی کنی.

گر نباشد سایه‌ی او بر تو گُل
پس ترا سرگشته دارد بانگ غول
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۶
-گُل: نادان، احمق

اگر سایه پیر معنوی بر سر من ذهنی نادان تو نباشد، بانگ غول، راهنمایی‌های من ذهنی در بیابان ذهن، تو را سرگشته کرده و در فکرهای همانیده گیج می‌شوی.

غولت از ره افکند اندر گزند
از تو داهی تر درین ره بس بدند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۷
-داهی: دانا و زیرک

بانگ غول، آدرس‌های غلط من‌ذهنی در بیابان ذهن، تو را به بیراهه می‌برد. تو را در افسانه خود، باورهای همانیده و دردها به تله می‌اندازد. تو که هیچ، زیرک‌تر و باهوش‌تر از تو نیز به دست او گمراه و سرگشته شده‌اند.

از نُبی بشنو ضلال رهروان
که چه شان کرد آن بلیس بد روان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۸
-نُبی: قرآن
-ضلال: گمراهی
-بلیس: ابلیس، شیطان
-بد روان: بد ذات

از قرآن بشنو که چگونه، من ذهنی بددل، که نماینده‌اش در مرکز ماست، انسان‌ها را به گمراهی و همانیدن با چیزهای این جهانی، درد و هشیاری جسمی می‌کشاند.

قرآن کریم، سوره رعد-۱۳-، آیه ۷
-«...وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.»

«...و هر قومی را رهبری است.»

حدیث

«اگر زمین [من ذهنی] بدون حجت [دلیل و راهنما] باشد، فرو می‌رود [و از راه منحرف می‌شود].»

صد هزاران ساله راه از جاده دور
بردشان و، کردشان ادبار و عور

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۹
-ادبار: بخت برگشتگی، روی گردانیدن اقبال
-عور: برهنه

من ذهنی شیطان صفت، صد هزار سال مردم را از رسیدن به راه راست فضاگشایی و زنده شدن به خداوند دور کرد، به درد و رنج ذهن انداخت، جامه هشیاری حضور و لباس پرهیز از همانیدگی‌ها را از تنشان بیرون آورد.

استخوانه‌هاشانِ بین و مویشان
عبرتی گیر و مران خر، سویشان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۰

به آثار و نشانه‌های کارهای بد و خراب‌کاری‌های رهبران من‌ذهنی پیشین نگاه کن، از آن‌ها عبرت و پند بگیر،
مثل آن‌ها نباش و به راه آن‌ها نرو.

قرآن کریم، سوره نحل-۱۶، آیه ۳۶
-«فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ.»

«پس در زمین بگردید و بنگرید که عاقبتِ کارِ کسانی که پیامبران را به دروغ نسبت می‌دادند، چگونه بوده
است.»

گردنِ خرِ گیر و سویِ راهِ گش
 سویِ ره‌بانان و ره‌دانانِ خوش
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۱

گردن من ذهنی همچون خر را بگیر، مقاومت و ستیزه‌ات را صفر کن، فضا را بگشا و به سوی بزرگان معنوی، مولانا، حافظ، سعدی، فردوسی، عطار و... حرکت کن.

هین مهل خر را و دست از وی مدار
 زآنکه عشق اوست، سوی سبزه‌زار
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۲
 -مهل: رها مکن

آگاه باش، این من ذهنی را رها نکن و دائماً بر آن ناظر باش؛ زیرا من ذهنی مانند خر است و از روی طبیعتش به طرف سبزه‌زار همانیدگی‌ها میل می‌کند.

گر یکی دم، تو به غفلت واهلش
او رود فرسنگ‌ها سوی حشیش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۳
-هلیدن: رها کردن، واهلیدن نیز همین معنی را دارد.
-حشیش: گیاه خشک، در اینجا منظور علف است.

اگر برای یک لحظه از این من‌ذهنی غافل شوی و او را به حال خودش وانهی، فرسنگ‌ها از راه راست به جانب
علف‌های خشک همانیدگی پیش می‌رود و تو بنده او خواهی شد.

دشمن راه است خر، مست علف
ای که بس خربنده را کرد او تلف

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۴
-خر بنده: آنکه تیمارِ خر کند، مجازاً فرمانبردارِ هوای نفس.

خَر من ذهنی، دشمن راه است و مست علفزار همانیدگی‌ها و خوشی‌های بیرونی است بدانکه این ذهن بدون ناظر، بسیاری از شیفتگانش را به هلاکت رسانده و در فکرهای پی‌درپی غرق کرده است.

گر ندانی ره، هر آنچه خر بخواست
عکس آن کن، خود بود آن راه راست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۵

اگر راه راست را تشخیص نمی‌دهی، برعکس آن چه عمل کن که من ذهنی در خواست می‌کند. زیرا برخلاف میل من ذهنی عمل کردن خود راه راست است.

شاوروهنّ پيس انگه خالفوا
ان من لم يعصهنّ تالف

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۶

با من ذهنی مشورت کنید و آنگاه برخلاف مشورت آن، عمل نمایید. به راستی که هر کس در برابر من ذهنی سرکشی نکند یعنی به حرف‌هایش گوش بدهد و تابع آن گردد، هلاک شود.

—با تشکر:
—فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

